

مقدمه‌ای نیز آورده‌ام. در اینجا فهرست مباحث آن را ذکر می‌کنم تا اگر کسی در این مقاله، مقوله‌ای مورد نظر خریش دید بدان رجوع کند:

مؤلفان ملل و نحل. ناشناس گذاردن آثار و مآثر شیعه. سخن مؤلف کتاب هشام ابن‌الحکم. نسبت‌های ناروا به بزرگان شیعه از سوی ملل و نحل نویسان. مورخ علم کلام، متکلمین شیعه را نمی‌شناسد. کشیشان پایه‌گذاران استشراق. مستشرقین چه کرده‌اند؟ بحث‌های تحقیقی استاد اسدحیدرالتجفی (در کتاب الامام‌الصادق والمذاهب‌الاربعة) درباره مستشرقین. خلط و تحریف در دایرة‌المعارفها در معرفی شیعه. منابع تحقیقات خارجیان درباره شیعه چیست؟. صدمات تألیفات مستشرقین و مؤلفان ملل و نحل به وحدت مسلمین. گناه اجتماعی مترجمان. مستشرقین از تشیع برداشتی اصولی و دریافتی جوهری ندارند. عدم رعایت تخصص در حوزه مسائل مذهبی. ۱۵۵ کتاب از اهل سنت در مناقب علی و آل علی. سخن ابن‌خلدون در ستایش مقام امام جعفر صادق (ع). توجه به عظمت مقام امام زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین (ع) در دانشگاه اسکندریه. کتب اهل سنت که در آنها مناقب «مهدی» آمده است. کتبی که اهل سنت، ویژه «مهدی» نگاشته‌اند. فهرست‌های شیعه. اقدامات شیعه در راه تفاهم و وحدت. شاعران شیعی عرب. شاعران شیعی پارسی. بیان‌الفرقان شیخ مجتبی قزوینی. تفصیل مجلدات الذریعه. تفصیل مجلدات عبقات‌الانوار.

وَالسَّلَامُ عَلٰی دَعَاةِ الْحَقِّ وَانصَارِ الْعَدْلِ.



این کاری است که دیوید کات^۱، نویسنده و معلم انگلیسی، کرده است. وقتی کسی در معرفی دیگری کتاب می‌نویسد، نخست باید درباره او همدلی داشته باشد، تا سپس بر اساس این همدلی اگر انتقادی هم داشته باشد مطرح کند. این حداقل رابطه میان این دو تن است و الا معرفی نویسنده، مخدوش و معیوب خواهد بود. نویسنده کتاب قانون نه تنها فاقد این همدلی است، بلکه درست با آنچه بیش از همه مورد تعرض قانون است، یعنی استعمار و امپریالیسم فکری، همدل است. کارش را بررسی کنیم. می‌نویسد:

«اظهار نظر قانون در مورد اینکه

فانون در آینه غروب

هنگامی که غریبان درباره قانون کتاب بنویسند چه خواهند نوشت؟ اگر قانون را بکلی قفی کنند، غرض ورزی خود را آشکار کرده‌اند: قانون شناخته‌تر از آنست که بتوان اهمیت‌اورا انکار کرد. پس راه بهتر آن است که ضمن تعریف و تمجید از او، آنچه را که خمیرمایه خود خواهی غربی و قلب حقیقت درباره «انسانهای دیگر» است ماهرانه و غیر-مستقیم به خواننده القاء کنند.

شکاف روانی کاملی بین دوران پیش از استعمار و دوران استعمار بوجود آمده است واقع بینانه نیست»^۲. یعنی استعمار نه تنها تغییر مهمی در زندگی استعمار زده نداده بلکه در رسانیدن او به کاروان «تمدن» کلی هم کمک کرده است. حالا اگر همه روانشناسان و جامعه شناسان بگویند که بردگی و وابستگی، انسان را از انسانیت خود جدا می کند، آب در غربال بیخته و چراغ در گذرگاه باد نهاده اند.

باز می نویسد:

«(فانون) گذشته اروپا و ارزشهای مورد استفاده اروپا را در دوران سرمایه داری محکوم کرد، ولی این کار را بر اساس نظریه های سنتی انقلاب در اروپا انجام داد.» (ص ۱۶۲).

خوب توجه کنید: به عقیده آقای کات اساس کار فانون «نظریه های سنتی انقلاب در اروپا» است. پس فانون هر چه دارد از اروپا، از غرب، دارد. هر فکر اصیلی، هر فکر نوی، سرچشمه اش در غرب است و حد اعلای کاری که «دیگران» می توانند بکنند این است که وامگیران صدیقی باشند والا آنچه آنسوی غرب است یکسره جهل و تاریکی است. این فکر دو جنبه دارد: چون سخن از فانون است باید گفت قبل از هر چیز اندیشه ای است ضد قانونی. دیگر آن که سراپا دروغ است و جعل. نخست این اندیشه ضد قانونی است، زیرا فانون با این تصور غلط که هر فکر مطلوبی از اروپا می آید عمری مبارزه کرد. درباره دروغ بودنش نیاز به استدلال زیادی نیست. ما که در این گوشه جهانیم با این طرز تفکر

۲- فانون نوشته دیوید کات ترجمه رضا براهنی، ص ۳۳. همه نقل قولها در سطور آینده از این ترجمه است.

آشنائی دیرین داریم.

کار کات به همین جا خاتمه نمی یابد. به نظر ایشان نظریه های فانون از مقوله تزه های نئو فاشیستی است، می نویسد:

«سزر زمانی درباره فانون گفته بود:

«بی آنکه دچار تناقض شویم می توان گفت «که شدت عمل (اعتقاد به قهر و خشونت) «فانون، شدت عمل مردی است که خود «اهل شدت عمل نیست، منظورم این است «که این شدت عمل، شدت عمل عدالت، «پاکی و سختگیری سیاسی است.»

«ولی عبارت «بی آنکه دچار تناقض شویم» سزر را به این آسانی نمی توان پذیرفت. نظریات خشونت آمیز و ناشی از شدت عمل... نئو فاشیست ایتالیاراهم با همین فرمول می توان توجیه کرد...» (ص ۱۴۲) سیاهی که در موزامبیک با استعمار می جنگد و آن دیوانه ای که می خواهد «عظمت روم» را تجدید کند هر دو در یک ترازند.

این استدلال باز هم ادامه می یابد:

«فانون حاضر نبود به سورل (صاحب افکار فاشیستی) ادای دین کند و از او اسمی نبرد. حقیقت این است که اظهارات خود سارتر نیز (که از فانون دفاع می کند)... سخت «سورلی» است.» (ص ۱۴۳ و ۱۴۴) بایک تیر سه نشان: فانون، سارتر و هر کس بخواهد در برابر غرب بگوید نه! در واقع کات نسبت به هر کس که در جهت آزاد شدن قاره ها از زنجیر استعمار قدمی برداشته باشد کینه دارد و گاه از جعل خبر هم خود داری نمی کند. از فانون به دوست و همفکرش امه سزر می پردازد و می نویسد:

«سارتر شعر سزر را شعری انهدامی، آزاد، مابعدالطبیعی و ندای اندوه و کینه و عشق نامید ولی اعتراف کرد که این شعر

را فقط گروه کوچکی از روشنفکران فرانسوی زبان می‌توانند درک کنند و از آن لذت ببرند.» (ص ۴۰)

حالا ببینیم خود ساوتر چه می‌گوید: «سوررتالیسم که در اروپا به دست کسانی که می‌توانستند در او جانی بدمند طرد شد، رفته رفته لاغر شد و پژمرد. اما درست در لحظه‌ای که ارتباط خود را با انقلاب اجتماعی از دست داد، در جزایر آنتیل - زادگاه سزر - بر شاخه‌ای دیگر از انقلاب جهانی پیوند خورد، و اینک چون گلی عظیم و سیاه‌شکفته است. اصالت کار سزر در آن است که در لحظه‌ای که الوار و آراگون در بخشیدن محتوای سیاسی به شعرشان درماندند، سزر سودای تنگ عرصه و نیرومند زنگی ستم‌دیده و مبارز رادر کالبد مخرب‌ترین، آزادترین و مابعدالطبیعی‌ترین شعرها جاری کرده است. و سرانجام آنچه از سزر همچون فریاد پرخاسته از درد و عشق و کین برکنده می‌شود گوهر زنگی است...»^۳

این عبارت را یکبار دیگر با آنچه کات نوشته مقایسه کنیم. اما از جمله دوم کات در سرتاسر اودفه سیاه، خبری نیست. و غرض از جعل آن این است که مخلوقات جهان سوم از شعر چیزی دستگیرشان نمی‌شود، تنها... گروه کوچکی از روشنفکران غربی شعر می‌فهمند و بس.

نویسنده کتاب به آسمانی دست از سر سزر بر نمی‌دارد: يك واقعه فرعی از زندگی او را می‌گیرد و به استناد آن همه افکار و کارهای او و کار همه مبارزان میاهپوست را محکوم می‌کند. مسئله این است که در سال

۳- سارتر، اودفه سیاه ص ۴۶ و ۴۷ ترجمه فارسی.

۱۹۵۸ آندره مالرو به جزایر کارائیب سفر می‌کند، امه سزر که شهردار مرکز آن جزایر است مقدم نویسنده وضع بشری و امید و فاتحان را گرامی می‌دارد و به او خوشامد می‌گوید. این است گناه بزرگ سزر. اما جناب کات همه سوابق سزر و مالرو را نادیده می‌گیرد، خصوصیت هنری هر دو را فراموش می‌کند، و از يك خطا، قاجعه‌ای بزرگ می‌سازد: بیش از سه صفحه از ۱۶۰ صفحه کتاب قانون را وقف این ماجرا می‌کند و نتیجه می‌گیرد:

«چنین بود پایان «زنگی گری» و پایان آنچه «مارکسیسم و کمونیسم در خدمت مردم سیاه» خوانده شده بود.» (ص ۹۹). دیوید کات، گاه دست به پرونده‌سازی هم می‌زند:

«کارگران مستعمره نشین از نظر قانون اعانه بگیران و هم‌دستان^۴ استعمارگران نو بودند.» (ص ۱۲۱)

اما اصل گفته قانون این است:

«در مستعمرات... پرولتاریای شهری که در مرحله جنینی است نسبتاً از امتیازاتی برخوردار است... و در واقع بخشی از ملت استعمار شده را تشکیل می‌دهد که برای بکار افتادن ماشین استعماری وجودش لازم است و جانشینی برای او نیست»^۵

هر استنباطی از این جمله داشته باشیم، نمی‌توانیم بگوییم که قانون این مردم را هم‌دست و شریک جرم استعمار می‌داند. کات که به این اندازه خرسند نیست باز هم می‌نویسد:

۴- مشخص کردن کلمه‌ها و عبارات در این مقاله، همه جا از نویسنده این‌سطور است.

۵- دوزخیان زمین، ص ۸۴.

«شاید یکی از طنزهای ناچیز تاریخ روشنفکران این باشد که هم سارتر و هم فانون، در مسیر حرکت خود... خود را از هر پرولتاریا خلاص کردند و در واقع برای سبک کردن کشتی خود، پرولتاریا را به دریا ریختند.» (ص ۴۷)

و یا آنجا که سخن از خشونت است درباره فانون چنین نقل قول می کند:

«شهر در شعله های آتش می سوزد و نفرینیان (یعنی دوزخیان زمین: مردمان جهان سوم) در آتش آن تطهیر می شوند. آنها اکنون دیگر زیبا و مقدس اند.» (ص ۱۲۶)

در این موارد نویسنده کتاب قاضی نیست، دادستانی است که برای محکومیت متهم از تمام فنون ادبی نیز کمک می گیرد: کشتی پرولتاریا را به دریا می ریزند و برای دستمالی قیصریه ای را به آتش می کشند. فانون معتقد است که استعمارگر با زور آمده و با زور هم بیرون می رود ولی «کات» ادیب، عقیده او را چنین تفسیر می کند: «خونی که جاری می شود بیابان بایر مستعمره را بدل به زمین ثروتمند و حاصل خیز می کند» (ص ۸۸) یا از فانون بالقب «سر سپرده خشونت» یاد می کند (ص ۹۱). تلاش برای آزادی و استقلال دو رود دارد؛ روئی محرومیت و روئی شکوه از بند رستگی. نویسنده کتاب البته فقط جنبه نخستین را می بیند و نتیجه هفت سال تلاش مردم الجزایر را با خطوط سیاه ترسیم می کند:

«در پایان سال ۱۹۶۲ صنایع الجزایر دچار رکود کامل شده بود، دیگر محصولی جمع آوری نمی شد و دو میلیون نفر بیکار بودند و چهار میلیون نفر دیگر فاقد غذا و

وسایل زندگی.» (ص ۹۵).

از این نظر، استقلال چیزی است نکبت خیز، به خصوص که چیزی هم تغییر نمی یابد:

«پس از آن که الجزایر در جنگ پیروز شد، روستاییان بار دیگر متفرق شدند و به زراعت انفرادی و محدود خود بازگشتند و بار دیگر تلاش جاودان نان از خاک بدست آوردن از سر گرفته شد.» (ص ۹۵)

نویسنده انگلیسی برای اثبات يك نکته دچار تناقضی دردناك می شود و مشت خود را هم باز می کند. می گوید: فانون مدعی بود که به تمدن غرب پشت کرده است، اما نتوانست از عهده این ادعا بر آید. زیرا کتاب مشهور او که متضمن این آئین بود با مقدمه سارتر انتشار یافت. (ص ۱۲۸). نویسنده می خواهد بگوید چون سارتر از مردم دیار غرب است و چون مقدمه کتاب دوزخیان زمین فانون را او نوشته، بنا بر این فانون به تمدن غرب معتقد بوده است. به شهادت کتاب نمی توان گفت دیوید کات تا این حد نوآموز است، بلکه خود را به کوچه علی چپ می زند. حضرتش نيك می داند تمدن غرب در خود غرب هم مخالفان جدی دارد، و اگر فانون با این تمدن مخالف است لازمه اش این نیست که با هر کس شناسنامه اروپائی دارد، هر چند هم فکر خود، مخالفت جلی داشته باشد. و باز نيك می داند که غرب در اصطلاح مسلك «ضد غربی» مفهومی جغرافیائی نیست بلکه مفهومی سیاسی است، چنان که خود او در پایان کتاب می گوید: «فانون... ارزشهای مورد استفاده اروپا را در دوران سرمایه داری محکوم کرد.» (ص ۱۶۲).

از دیدگاه کات، جهان سوم «حاشیه

مدرسی» است که «چشم را آزار می‌دهد» (ص ۱۱۲) و مردمش حتی قادر به شناختن حامیان خود هم نیستند:

«نمی‌توان منکر شد که قانون از زمان مرگش تاکنون در غرب، بیش از جهان سوم مورد توجه قرار گرفته است. در افریقای سیاه دستخوش سکوت و فراموشی گردیده است.» (ص ۱۴۹).

نمی‌دانیم آیا به راستی قانون در افریقای سیاه دستخوش سکوت و فراموشی گردیده است یا نه، ولی با توجه به سرفروشت لومومبا و صدها مورد نظیر آن به این نکته یقین داریم که غریبان مردم قاره‌های دیگر را با هزاران تشبیه خشنوت آمیز از حقوق انسانی محروم می‌کنند و سپس به سبب بی رونق بودن حقوق انسانی در آن سرزمینها، مردم آن‌دیار را سرزنش می‌کنند. ولی شما که نویسنده و معلمید، چرا؟ «در عمل مملکت کوچکی چون غنا مجبور است برای حمل و نقل هوایی سپاهیان خود از کشورهای صنعتی کمک بگیرد.» (ص ۱۵۸) این همان داستان قدیمی اشراقزاده است که به زبان حال می‌گفت: «بابای من چند ده داشت و بابای قوهیچ نداشت، برو بمیر.» داشتن ر نداشتن چه چیز را ثابت می‌کند آقای دیوید کات؟ و کدام حقانیت را؟ چون قانون هر چه باشد، جهان سومی است «قار نیست میان پرولتاریای انگل و فاسد و سنگدل ازیکسو، و روستائیان مهاجر ده به شهر که مدام میان این دو در رفت و آمدند، از سوی دیگر فرقی قائل شود.» (ص ۱۲۶)

و باز:

«قانون، از بعضی لحاظ، به حقایق تازه‌ای که با آن همه شور و شوق از آرادی آن دفاع می‌کرد، تا پایان عمر بیگانه

ماند.» (ص ۵۳)

و این «حقایق تازه» که قانون تا پایان عمر (البته ۳۶ ساله) خود از آن بیگانه مانده، چیزی جز این نیست که شاعری از مردم جزایر کارائیب به زبان بومی شعر گفته است. (همان صفحه)

□

و اکنون به فاجعه‌ای دیگر می‌رسیم: این کتاب را، با وجود آنچه گفته شد، باید خواند و دوباره خواند. زیرا تنها کتابی است که به فارسی درباره قانون داریم.

نان و شراب

۱۰۰

از: اینیاتسیو سیلونه

به تازگی انتشارات گراسه ترجمه بسیار خوبی از رمان نان و شراب اینیاتسیو سیلونه، منتشر کرده است. با انتشار این کتاب یک بار دیگر به اثری حاوی مسایل مهم روز برمی‌خوریم، منتها با معجونی از دلهره و تنهایی که دستمایه مواجهه با این گونه مسائل است، و مرا بر آن می‌دارد که اثری انقلابی و بزرگ بنامم.

نان و شراب در درجه اول و بدون شك يك رمان ضد فاشیستی است. لیکن محتوی پیامی است بسی متعالیتر از ضدیت با فاشیسم. قهرمان کتاب، که فردی انقلابی

۱- Ignazio Silone

۲- این اثر به ترجمه شیوای محمد قاضی به فارسی در آمده است.